

## بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

### خلاصه مباحث گذشته

در مقدمه ششم که بحث آن به اتمام رسید حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند قدرت عقلی قید تکلیف شرعی نیست و نه در ادله نقلی دلیلی داریم که قدرت عقلی قید تکلیف باشد و سع نیز قدرت عقلی نیست و سع در دلیل آمده است ولی بحث ما سر قدرت عقلی است نه و سع که اخص از قدرت عقلی است. عقل هم نمی تواند کاشف از تقیید دلائل ادله احکام شرعی به قدرت عقلی باشد و اگر قدرت عقلی قید دلیل می شد محذوراتی مانند اصاله البرائة عند شک در قدرت لازم می آمد و یا جریان عدم اشتراک تکلیف بین عالم و جاهل و بیان کردند که اگر مناط مسأله قدرت بخواهد اثر کند قبح تکلیف جاهل هم باید اثر کند و آن موقع باید تکالیف مشترک بیان عالم و جاهل نباشد و نتیجه گرفتند که قدرت عقلی قید هیچ تکلیفی نیست.

حال که عقل نمی توان کاشف از تقیید باشد آیا حاکم از تقیید می تواند باشد؟ توضیح دادند که نمی شود و عقل نمی تواند در حکم حاکم دیگر دخالت کند و اصلا معقول نیست هیچ حاکمی در حکم حاکم دیگر دخالت کند که این بحث تمام شد.

یک تمه ای ایشان در تهذیب دارند و به دلیل اینکه از نکات بسیار خوب ایشان است باید این را هم عرض کنیم. و این تمه بعد از اتمام مقدمه ششم است لکن این تمه نکته بسیار فنی است که باید بیان شود

### تمه مقدمه ششم حضرت امام در ترتب

حضرت امام می فرمایند توقع ما از حکم عقلی بدون اینکه بخواهیم عقل را دخیل در حکم حاکم دیگر بدانیم برآورده می شود. توقع ما از حکم عقلی چیست؟ اگر فرض کنیم که عقل حاکم باشد می خواهد ما رابه کجا برساند؟ عقل می خواهد ما را به این برساند که جهال و عجزه با تکلیف که مخالفت می کنند معذور از لهیب نار باشند و استحقاق عقوبتی متوجه آنان نشود. اگر توقع ما این است این با استقلال عقل در وادی امثال تمام است زیرا عقل حاکم وادی امثال است و با حکم خود به قبح تکلیف جاهل و قبح تکلیف عاجز ما را به این مسأله می رساند عقل وقتی می گوید

شما نمی توانید عاجز را تکلیف کنید یعنی عاجز استحقاق عقوبت بر مخالفت ندارد وقتی عقل می گوید شما نمی توانید جاهل را تکلیف کنید یعنی جاهل استحقاق عقوبت بر مخالفت ندارد.

مابه استاد خود آیت الله فاضل اشکال می کردیم که چرا شما در زمان نقل فرمایش استاد خود مسأله قبح تکلیف جاهل و عاجز را با حیث حاکمیت عقل گره نمی زنید. امام خیلی مصرح اینجا این کار را کرده است و لذا تصریح می کند که شما چه توقعی از حکم عقل دارید شما می خواهید عقل را حاکم در دلیل شرعی کنید برای چی؟ برای این است که می خواهید تکلیف عجزه و جهال را در مخالفت مشخص کنید در حالیکه عقل با حکم در وادی امتثال این کار را می کند. وقتی این مسأله با حکم عقل در وادی امتثال حاصل است وقتی این طور شد حتی اگر کسی بگوید دخالت یک حاکم در حکم دیگر محال نیست این دخالت اینجا بی اثر است لذا حرف مهم امام این است که این دخالت از باب اینکه اثری بر آن مترتب نمی شود لغو است.

بحث قبل ما این بود که امکان دخالت یک حاکم در حکم دیگر وجود ندارد زیرا اعتبار تابع ضوابطی است و امام می گوید حتی اگر از آن حرفها هم بگذریم شما از این دخالت چه انتظاری دارید توقع شما این است که آن معذوریت برای مخالفت جهال و عجزه درست شود در حالیکه عقل این را با حکم در وادی امتثال درست کرده است بدون اینکه بخواهد در حکم حاکم دیگر دخالت کند و آن نتیجه ای که دخالت بخواهد برآورده کند حاصل است از باب اینکه وادی امتثال عقل حاکم است و صریحا چنین تأیینی از عذاب الهی برای جهال و عجزه به دست می آید و لذا تعبیر می کنند «أَنْ مَا يَطْلُبُ مِنَ الْعَقْلِ لِإِنْقَاذِ الْجَهَّالِ وَالْعِجْزَةِ عَنْ لَهَيْبِ النَّارِ يَحْصُلُ بِحُكْمِهِ بِأَنَّ هُوَ لَاءَ مَعْذُورُونَ فِي تَرْكِ الْاِمْتِثَالِ، وَ لَا حَاجَةَ مَعَهُ إِلَى التَّقْيِيدِ، لَوْ لَمْ نَقُلْ إِنَّهُ مَحَالٌ»<sup>۱</sup> این تتمه را در بحث خود اشاره می کنند و بعد می فرمایند ریشه این مسأله یک چیز دیگری است. ریشه این مسأله این است که اینها نه قبح خطاب به جاهل و نه قبح خطاب به عاجز را ملتزم هستند قبح خطاب اینها را وادار کرده است مسأله تقیید به حکم عقل را مطرح کنند. ایشان یک کار بسیار دقیقی که دارند بعد از اتمام مقدمه ششم می خواهند گردن آقایان بگذارند این است ما یک مسأله ای داریم به نام قبح خطاب که اینها ملتزم هستند و ممکن است قبح خطاب سبب شود که اینها مجبور شوند سراغ تقیید یا از باب کشف بروند که باطل بود یا از باب حکم یک حاکم دیگر و لذا در واقع همانطور که بخش کاشفیت را وصل به مسأله قبح خطاب کردند، بخش حاکم بودن عقل را هم وصل می کنند به مسأله قبح خطاب و این از عبارات خوب تهذیب است که در بقیه نوشته های امام نیست و لذا اصرار امام این است که «و الذی أوقعهم فيه هو توهم قبح الخطاب إليهم؛ غافلاً عن

<sup>۱</sup>. تهذیب الأصول؛ ج ۱؛ ص ۴۴۱.

أَنَّ الملاك في الأحكام الكليّة غير الجزئية و الشخصية، كما نبّهنا عليه.<sup>۲</sup> آنچه اینها را در مسأله تقیید انداخته است و این تقیید مطرح شده است در بخش کشف که قبلاً بحث کردیم در بخش حکم هم اگر آمدند و چنین حرفی را بزنند توهم این است که خطاب به عجزه و جهال قبیح است و به تعبیر امام چون بین قبح تکلیف و قبح خطاب فرق نمی‌گذارند گرفتار هستند والا اگر بین قبح تکلیف و قبح خطاب فرق می‌گذاشتند راحت می‌گفتند که قبح تکلیف در وادی امتثال وجود دارد و نیازی به دخالت در دلیل نیست حتی اگر دخالت در دلیل و دخالت در حکم حاکم دیگر محال نباشد و لذا امام می‌خواهد مقدمه ششم را وصل کنند به اصل مسأله خطاب خواه در حیث کاشفیت و خواه در حیث حاکمیت و این از نکات منظم فرمایش ایشان است که ما دلیل بر تقیید نداریم نه از حیث کاشفیت و نه حاکمیت با همان توضیحات و آقایان اگر رفتند دنبال تقیید در حیث کاشفیت نشان دادیم که عمده دلیل آنها به خطاب برمی‌گشت و در حیث حاکمیت نیز در این جهت دچار مشکل هستند والا دلیل ندارند که بگویند عقل در دلیل و حکم حاکم دیگر یعنی شارع دخالت کرده است زیرا اگر هدف از این دخالت این است که جهال و عجزه را معذور کنند این حکم مستقل عقل در وادی امتثال است بدون اینکه نیاز باشد عقل در حکم حاکم دیگر دخالت کند.

در پایان این تمه که یک نوع ارتباط دادن بین مقدمه ششم با مسأله خطاب است دوباره تذکر می‌دهند که وقتی ریشه این توهم مسأله خطاب است جواب مسأله خطاب هم همان جمله‌ای است که خطاب شخصی به عاجز و جاهل قبیح است ولی دعوی ما سر خطاب شخصی نیست و دعوا سر خطاب کلی است به تعبیر ایشان که ما دو پله کردیم. غافلاً ان الملاك في الاحكام الكلية» دعوا سر خطاب کلی یا قانونی است ولی آنچه قبح دارد خطاب شخصی است

ان قلت: که چه اشکال دارد که بگوییم مسأله سر خطاب شخصی لا بداعی الامتثال باشد یعنی خداوند خطاب کند ولی برای امتحان باشد چه اشکال دارد یک کسی مسأله خطاب عاصی را مطرح کند خطاب جاهل را مطرح کند ولی نه بداعی البعث بلکه بداعی الامتحان. قبلاً این بحث را امام یکبار انجام داده است ولی الان به خاطر این نکته دوباره بیان می‌کند که امام می‌خواهد بگوید اگر منظور شما خطاب لابداعی البعث است در این گونه موارد عقل حکم مستقل به لزوم امتثال ندارد و دعوی ما سر جاهایی است که آن حکم مستقل عقل را در وادی امتثال داشته باشیم وقتی این حکم را داریم می‌گوییم دخالت عقل در دلیل غلط است زیرا هدف از آن دخالت برآورده شده است ولی اگر حکم مستقل عقل در وادی امتثال نباشد مثلاً در جایی که داعی بعث وجود ندارد اگر مولی به داعی اتمام حجت و امتحان امر کند عقل حکم به لزوم امتثال دستور نمی‌کند، لذا این نقد را این دفعه برای حکم مستقل در وادی امتثال بیان می‌کند که بگوید ما در جایی حکم مستقل عقل را به لزوم امتثال را داریم که داعی بعث موجود باشد و آنها به جهت اینکه چنین

<sup>۲</sup>. همان.

خطابی را قبیح می دیدند می گویند عقل دخالت کرده است ما می گوئیم برای چی نیاز به این مطلب هست وقتی ما آن حکم عقل را در داعی بعث به لزوم امتثال داریم ولو خطاب شخصی به اینها قبیح باشد خطاب کلی درست است و حکم عقل هم وجود دارد و با وجود حکم عقل دخالت در دلیل لغو است و هدف حاصل است بدون دخالت عقل در دلیل و آن معذوریت است که موجود است.

در پایان این مقدمات مهم امام یک ارتباط خوبی به اینها داده است و ریشه مسأله را در قضیه خطاب تعقیب کرده است و فرموده است اگر مسأله خطاب برای کسی روشن شود و متوجه شود که چارچوب خطاب چطور است و ملتزم باشد به اینکه در وادی امتثال عقل حاکم است دیگر دلیلی برای تقیید شرعی وجود ندارد خواه عقل کاشف باشد و خواه عقل حاکم باشد. پس اگر کسی این دو مطلب را که یکی مسأله خطاب و قوانین آن است و دیگری حکم مستقل عقل در وادی امتثال است که نتیجه آن معذور بودن عاجز و جاهل است.

این را اگر با بحث قبلی امام بخواید جمع بزنید این طوری می شود که اشتراک احکام بین عاجز و قادر و عالم و جاهل برایش حل می شود و اگر آقایان اشتراک احکام بین عاجز و قادر را درک نمی کنند به یکی از این دو نکته برمیگردد یا از باب اینکه مسأله خطاب را درست درک نکرده‌اند و یا حکم عقل در وادی امتثال را جایگاه مناسبی برایش درست نکردند و نقض ما هم به اینها این است که اگر این مسأله را در علم و جهل حل کردید باید در قدرت هم حل کنید زیرا مناط واحد است.

به نظر بنده انضباط امام در تهذیب بسیار خوب است و در بعضی از نوشته های امام این قسمت یعنی تمرکز سر قبح خطاب نیامده است و تفکیک قبح خطاب از قبح تکلیف اولاً و تصریح به اینکه قبح تکلیف در وادی امتثال از احکام مستقل عقل است ثانیاً و با این معذوریت جاهل و عاجز را تامین می کند. براساس این سازمان اشتراک احکام بین عالم و جاهل تمام می شود.

این پایان کلمات حضرت امام است در هماهنگ کردن این شش مقدمه است هم مقدمات را بیان فرمودند و هم در لابلای مقدمات ارتباطات اینها را با هم مثل این ارتباطی که در پایان مقدمه ششم بین این مقدمه و خطاب بیان می کنند.

### **مقدمه هفتم حضرت امام**

بعد از بیان مقدمه ششم یک مقدمه هفتمی را بیان می کنند که به یک معنا از نتایج یکی از مقدمات قبلی ما است و در جمع بندی امام نقش بسیار مهمی دارد.

آن مقدمه این است که امر به هر یک از ضدین برای مکلف مقدور است و امر به جمع ضدین در ادله وجود ندارد.

روشن است که امر به هر یک از ضدین مقدور است زیرا امر ازاله فی نفسه یک تکلیف است با فرض قدرت عقلی با همان روایی که تا الان سر قدرت بحث کردیم. ازاله ذاتا برای مکلف مقدور است تکلیف به ازاله وجود دارد و الی ماشاءالله امتثال می شود و موارد زیادی هم دارد که مزاحم با صلات نیست هم برای مکلفین و هم برای مکلف واحد. امر به ازاله مقدور مکلف است در غیر وقت صلات و مقدور مکلف است بعد از امتثال امر به صلات در صورتی که او متوجه نجاست نباشد و نماز را خواند بعد متوجه نجس شد و یا هنوز نماز را نخواندند دیدم که مسجد نجس است و مکلف ازاله می کند و لذا فی نفسه مشکلی برای امتثال مکلف و مکلفین وجود ندارد و کذلک امر به صلات. امر به صلات هم فی نفسه مقدور است. مکلف امر به صلات را الی ماشاءالله امتثال می کند بدون اینکه در امتثال مشکلی داشته باشد. پس مکلف هر یک از ضدین را وقتی جدا جدا در نظر می گیرد مامور به و امری است و قدرتی که برای امتثال وجود دارد و هیچ مشکلی وجود ندارد و آنچه که ممکن است ایجاد مشکل کند جمع بین ضدین است. جمع بین ضدین مقدور نیست ولی سوال این است که آیا در ادله امر به جمع وجود دارد یعنی یک مامور بهی به نام جمع بین ضدین وجود دارد؟ امام می خواهد بفرماید که ما در ادله امر به جمع نداریم. در ادله امر به صلات و امر به ازاله داریم و امر به جمع را نداریم. اگر توانستید در ادله تکلیفی را نشان بدهید که در آن مامور به جمع بین ضدین باشیم.

قبلا هم که فرمایشات محقق خوئی را در این تحلیل خواندیم ایشان به دقت از این مقدمه استفاده کردند و فرمودند که ما فقط امر به هر یک از این ضدین داریم ولی امر به جمع نداریم. امام کأنّ می خواهد یک مطلبی را گردن آقایان بگذارد و آن اینکه اگر کسی در تحلیل اطلاق مبنای ما را قبول نکرد و مسأله اطلاق را ناظر به کثرات و خصوصیات مصادیق دانست اگر کسی در بحث تعلق امر به طبائع با ما جلو آمد و گفت امر به طبیعت خورده است - کما اینکه مبنای مشهور هم این است ولی امر به طبیعت به معنای این است که طبیعی متعلق تکلیف است و قبلا هم بیان کردیم که صلّ یک موضوعی دارد به نام مکلف، در «انت یجب علیک الصلاة» طبیعی صلات متعلق تکلیف است - ولی در تحلیل اطلاق گفت که طبیعی ناظر به کثرات است آیا چنین فقهی می تواند به واسطه اینکه اطلاق ناظر به کثرات است امر به ضدین را از درونش در آورد؟ یعنی اگر فقهی چنین گفت که درست است امر به طبیعی تعلق گرفته است ولی طبیعی به واسطه اطلاق طبیعی، امر به کثرات را می گیرد و نهی از طبیعی و امر به طبیعی درست است که طبیعی را متعلق می کند اما ناظر به کثرات و خصوصیات است و اگر این طوری شد آیا از درون این امر به ضدین بیرون می آید یا نه؟ این را روز بعد تحلیل خواهیم کرد و بعد وارد جمع بندی حضرت امام بشویم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.